



---

## زمانِ بحران‌ها (و گیلاس‌ها)<sup>۱</sup>

---

نوشته‌ی دانیل بن سعید

ترجمه‌ی مجتبی ناصری

تلقى مارکس از بحران‌ها همچون تلقی او از طبقات است. او تعینات هر دو را در وجوه متفاوت منطق

سرمایه نشان می‌دهد: فرایند تولید، گردش، و بازتولید سرمایه. مارکس نظریه‌ای ایجابی، منسجم، و خاتمه‌یافته

---

<sup>۱</sup> عنوان مقاله، 'Le Temps des crises (et cerises)', جناسی (با قافیه‌ی بحران‌ها [crises] و گیلاس‌ها [cerises]) است یادآور یک ترانه کلاسیک فرانسوی که با کمون پاریس گره خورده است: 'Le Temps des cerises'. ژان باتیست کلمان (Jean-Baptiste Clément) شاعر انقلابی و کمونار برجسته در سال ۱۸۶۶ ترانه زیبای "موسم گیلاس‌ها" را سروده است. برای اطلاعات بیشتر و ترجمه فارسی متن ترانه مراجعه کنید به:

<http://parnassus1983.blogspot.com/2016/03/blog-post.html?m=1>

در باب بحران را صورت‌بندی [بیان: énoncé] نمی‌کند، بلکه از خلال رهیافت‌های متوالی نظریه‌ای سلبی را عرضه می‌کند.<sup>۲</sup>

## اسکیزوفرنی سرمایه

هیجان مارکس در فضایی که بحران ۱۸۵۷ آمریکا (موسوم به «وحشت ۱۸۵۷») [برای اندیشیدن به بحران] گشوده بود، در نوشته‌ی پر تب و تاب او، به نام *گروندریسه*، پیدا است. مفهوم بحران در متن این دست‌نوشته با استعاره‌ی جنون طرح می‌شود: تمایلات اسکیزوئید سرمایه به صورت یک اسکیزوفرنی آشکار سر باز می‌کند. یگانگی ظاهری کالا به کار انضمامی و کار انتزاعی «منشعب می‌شود»، به ارزش مصرفی و ارزش مبادله:

پول در بالاترین سطح تثبیت‌شدگی‌اش کماکان کالا است و تفاوت‌اش با کالاهای دیگر تنها در این است که ارزش مبادله‌ای را به نحو کمال یافته‌تری بیان می‌کند. اما درست به همین دلیل، به مثابه سکه، تعیین ذاتی‌اش را که قرار است ارزش مبادله‌ای باشد از دست می‌دهد و به یک ارزش مصرفی صرف تبدیل می‌شود، هرچند ارزش مصرفی برای نمایش قیمت کالاها و از این قبیل باشد. در این حالت،

---

مشخصات مقاله: The Time of Crises (and Cherries), Daniel Bensaïd, Translated from French by Patrick King, *Historical Materialism* 24.4 (2016) 9–35

### پانوشته‌های نویسنده:

<sup>۲</sup> نظام‌مندترین صورت بسط‌یافته‌ی بحران را نزد مارکس در فصل ۱۷ *نظریه ارزش اضافی*، در نقد نظریه انباشت ریکاردو، می‌توان یافت.



این دو تعین مستقیماً بر هم منطبق می‌شوند و به همان میزان مستقیماً از هم جدا می‌شوند. هنگامی که این تعینات در برابر یکدیگر رفتار و حضوری قائم به ذات دارند، در دو وجه بروز می‌کنند: پول در وجه مثبت [ایجابی]، در جامه‌ی کالا که موضوع مصرف است، از این که حلقه‌ای از جریان اقتصادی باشد سر‌بازمی‌زند؛ در وجه منفی [سلبی] به دیوانگی و کژدیسگی و حلقه‌ای تعیین‌کننده در فرایند اقتصاد سیاسی زندگی عملی اقوام بدل می‌شود.<sup>۳</sup>

از این رو بحران وجهی از جنون است، یک فوران هذیان‌آمیز در درون فضای «بیگانه» و جداشده‌ی اقتصاد است. این چارچوب واژگانی تصادفاً به میان نیامده: «در بحران‌ها - پس از لحظه‌ی وحشت - وقتی صنعت در رکود به سر می‌برد، پول در دست **بانک‌داران، شرخ‌ها** و دیگران تثبیت می‌شود و با ورود به **بازار نیروی کار** که می‌تواند در آن به عنوان سرمایه به کار گرفته شود، زنده می‌شود آن‌گونه که ساقه‌ای پس از جاری شدن آب نهر.»<sup>۴</sup> ارزش‌زدایی ناگهان سرمایه‌پامد بازگشت قهرآمیز «آنچه فراموش شده» است: «سرریز تولید.» «یعنی یادآوری ناگهانی همه وجوه ضروری برای تولید قائم بر سرمایه؛ از همین روست، ارزش‌زدایی عمومی در نتیجه‌ی فراموش کردن این وجوه.»<sup>۵</sup>

<sup>۳</sup> Marx 1973, p. 269.

<sup>۴</sup> Marx 1973, p. 343.

<sup>۵</sup> Ibid

هذیان امر بت‌واره خاستگاه خود را در میلِ انکارشده پیدا می‌کند؛ ناله‌های عاشقانه‌ای که سر می‌دهد حاکی از یک بازگشت «ناگهانی» حافظه است.<sup>۶</sup>

از گروندریسه به این سو، میان تعیین عام بحران‌ها و منتزع‌شدن اقتصاد کالایی پیوند برقرار می‌شود. برای آن که کالا قابل قیاس با انواع دیگر کار باشد، «ابتدا باید به زمان کار، یعنی به چیزی کیفیتاً متفاوت با خودش، بدل شود».<sup>۷</sup> از یکسو، کالا نه زمان کار به‌مثابه زمان کار، بلکه به‌مثابه زمان کار مادیت یافته است؛ زمان کار نه در شکل حرکت، بلکه در شکل سکون. از سوی دیگر، نتیجه متعین کاری متعین است و نه شیئیت یافتگی زمان کار به طور عام که «فقط به‌مثابه یک تصور [بازنمود] وجود دارد»، آن‌هم «فقط تصویری از کار که از کیفیت‌اش جدا شده است».<sup>۸</sup>

این سرشت دوگانه‌ی کالا ریسک دائمی انشقاق را درون خود حمل می‌کند.

از آنجا که محصول تبدیل به یک کالا می‌شود و کالا به یک ارزش مبادله

تبدیل می‌شود، در وهله نخست، وجودی دوگانه در ذهن می‌یابد. این دوگانه شدن

---

<sup>۶</sup> علاوه بر علاقه نمادینی که در اینجا به ایجاد توازی با روانکاوی وجود دارد، مورد تامل قرار دادن پیامدهای شناخت‌شناسانه‌ی این بحث به هیچ وجه کاری عبث نیست: در مطالعه‌ی بحران و جنون تا چه پایه به روند تمثیلی دانش نیاز هست؟

<sup>۷</sup> Marx 1973, p. 81.

<sup>۸</sup> Ibid.

در ایده تا آنجا پیش می‌رود (و باید پیش برود) که کالا در مبادله‌ی واقعی مضاعف به نظر

می‌رسد: از سویی محصولی طبیعی، از سوی دیگر ارزش مبادله‌ای.<sup>۹</sup>

این تضاد ویژگی‌های جزئی یا طبیعی را در مقابل ویژگی‌های کلی یا اجتماعی قرار می‌دهد. امر جزئی ذیل تعیین طبیعی‌ای قرار می‌گیرد که همیشه حاضر است، حال آن‌که تعیین اجتماعی فقط به مثابه یک کلیت انتزاعی و صوری درک می‌شود. بحران این کلیت کاذب را از هم می‌درد. آن‌گاه تعیین طبیعی جایگاه خود را بازمی‌یابد. برخلاف پول - پولی که به مثابه یک انتزاع مادیت یافته و هم‌ارز عام تلقی می‌شود - که می‌تواند به خودی خود مورد میل و خواست واقع شود، کالا از حیث ویژگی‌های طبیعی‌اش و نیازهایی که می‌تواند برطرف کند مطلوب و خواستنی است. بحران ۱۸۵۷ انفصالی میان ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای یک محصول ایجاد کرد که از طریق پول به بیان درآمد. «تبدیل‌پذیری» عام کالا مستعد وقفه‌ها است: «بنابراین، کالا می‌تواند در شکل متعین [خاص] خود به عنوان محصول، دیگر با شکل عام‌اش به عنوان پول مبادله یا هم‌سنگ گرفته نشود.»<sup>۱۰</sup>

بنابراین، «بذر بحران‌ها» پیشاپیش در نقش پول به عنوان «واسطه‌ی ضروری»، «نماینده‌ی مستقل ارزش»، و «وجود جداشده‌ی ارزش مبادله» حضور دارد.<sup>۱۱</sup> شقاق سایکوتیک یکی از پیامدهای پاره‌شدن رشته‌ی پیوند اجتماعی، یا ناشی از این امر است که روابط میان افراد به شکل روابط میان اشیاء درآمد. کالا ناگهان به شکل پولی و کلی خود پشت می‌کند. یک اختلال در رابطه‌ی میان تولید و گردش ادامه پیدا می‌کند و به اختلال در

<sup>۹</sup> Marx 1973, p. 83

<sup>۱۰</sup> Marx 1973, p. 86

<sup>۱۱</sup> Marx 1973, pp. 135, 150, 176, 105.

رابطه‌ی میان ارزش اضافی خلق شده و تحقق آن در قالب سود کشیده می‌شود. این کارکرد انشاقی است که در خود عمل مبادله و میان دو عمل متقابلاً مستقل وجود دارد: «مبادله کالا به ازای پول، مبادله پول به ازای کالا؛ خرید و فروش». یگانگی و هم‌ارزی [در بحران] شکسته می‌شوند: خرید و فروش از حالا به بعد شکل وجودی‌ای را پیدا کرده‌اند که «به لحاظ مکانی و زمانی جدا از هم‌اند و نسبت به هم بی‌اعتنا هستند».<sup>۱۲</sup>

از اینجا به بعد، «هویت موقت‌شان از کار می‌افتد».

بحران تجلی ناگهانی این ناخشنودی [اختلال هویتی: *malaise identitaire*] است. جستجوی

هراسان در پی یک هویت گمشده یک فرار رو به جلوی بیمارگون [*pathological fuite en avant*] است، یک سلسله از فراق‌های رنج‌آور و وصال‌های زودگذر. در مسیر این مواجهات از دست رفته، خرید و فروش بارها و بارها افق نگاه خود را به یکدیگر گم می‌کنند:

آن‌ها ممکن است منطبق باشند یا نباشند؛ گستره برابر داشته باشند یا نداشته

باشند؛ ممکن است بی‌تناسبی‌هایی بین آن‌ها رخ دهد. درست است که آن‌ها همواره

می‌کوشند به توازن برسند، اما برابری مستقیم اولیه اکنون جایش را به حرکت مداوم

---

<sup>۱۲</sup> Marx 1973, p. 86

مارکس همین ایده را در نامه‌ای به انگلس در نظر گرفته، با اشاره به این که «عدم تناسب میان  $M_C$  و  $C_M$  انتزاعی‌ترین و صوری‌ترین شکلی است که امکان بحران در آن به بیان درمی‌آید» (Marx and Engels 1965a, p. 296).

به سوی برابرسازی ای می دهد که بی تردید نابرابری مداوم را پیش فرض قرار می دهد.<sup>۱۳</sup>

یک انشعاب هیچ گاه به تنهایی رخ نمی دهد؛ تقسیم مبادله به دو عمل مستقل، در جدایی میان کل حرکت مبادله و مبادله کنندگان تکرار می شود: «مبادله بخاطر مبادله از مبادله بخاطر کالاها جدا می شود.»<sup>۱۴</sup> مارکس با پیش بینی آنچه در جلد سوم سرمایه در بسط منطق این روند به مثابه یک کل خواهد گفت، یک منظر اجمالی از به نظم در آوردن پیچیده‌ی این آریتمی‌ها [تپش‌های نامنظم] به دست می دهد:

تا کنون در فرایند ارزش افزایی، صرفاً عدم التفات وجوه وجودی گوناگون آن را در قبال یکدیگر دیده‌ایم که آن‌ها یکدیگر را به لحاظ درونی مقید می کنند و به لحاظ بیرونی در جستجوی یکدیگرند. اما این را که آیا می توانند یکدیگر را ببینند یا نه، هم پوشانی کنند یا نه، با هم و بر هم متناظر و منطبق شوند یا نه، ندیده‌ایم. ضرورت درونی پیوستگی و خویشاوندی‌شان [از یکسو] و وجود قائم به ذات بی اعتنا به یکدیگرشان [از سوی دیگر] شالوده‌ی تضادهاست. به این ترتیب، کار ما به هیچ وجه تمام نیست. تضاد بین تولید و ارزش افزایی – که سرمایه بنا به مفهوم خود، عبارت از یگانگی این دو است – باید باز هم بیشتر از وجه درونی‌اش بررسی و درک شود، بیشتر از نگاه صرف به پدیدارشدن بی اعتنا به



<sup>۱۳</sup> Marx 1973, p. 86

<sup>۱۴</sup> Marx 1973, p. 86

یک‌دیگر و ظاهراً مستقل وجوه وجودی فرایند [تولید و ارزش‌افزایی]؛ یا به عبارت دیگر، در کلیت فرایندها.<sup>۱۵</sup>

انقسام منتشر می‌شود. حلقه در حلقه‌ها تکثیر می‌شوند و هم‌پوشانی می‌کنند، بیشتر و بیشتر از یک‌دیگر مستقل و به هم بی‌اعتنا می‌شوند، بدون هیچ وجهی از هم آهنگی در افق‌هایشان. نظم ناهم‌آهنگ تولید کالایی تعمیم‌یافته – که در آن ارزش چیزها از جوهرشان تفکیک می‌شود – در همه‌ی سطوح به غرغز می‌افتد و گریپاژ می‌کند. این‌ها فقط زنجیره‌های یک بدن بدقواره است:

بحران یگانگی دو مرحله را که از هم مستقل شده‌اند آشکار می‌کند. بدون این یگانگی درونی عواملی که به ظاهر از هم استقلال دارند بحرانی در کار نمی‌بود ... بحران چیزی نیست مگر اعلان شدیدالحن یگانگی مراحل فرایند تولید که تبدیل به مراحل مستقل از هم شده‌اند ... بحران برقراری بی‌چون و چرای یگانگی بین عناصری [وجهی: 'moments'] است که تبدیل به عناصری مستقل و بالاجبار از هم سوا شده‌اند، عناصری که ذاتاً یک چیز اند.<sup>۱۶</sup> [اضافه از نویسنده]

نظم، و نه هم‌آهنگی، دوباره مستقر می‌شود، اما نه به طریقی مسالمت‌آمیز، بلکه به شکلی قهرآمیز:

<sup>۱۵</sup> Marx 1973, pp. 347–8

<sup>۱۶</sup> Marx 1968, pp. 500, 513.



برای مثال، اگر خرید و فروش - یا دگردیسی کالاها - بازنمود یگانگیِ دو فرایند باشد، یا به بیان دقیق‌تر بازنمود حرکت یک فرایند با دو مرحله‌ی مختلف، و از این رو اساساً بازنمود یگانگیِ دو مرحله باشد، آنگاه این حرکت در اصل همین جدایی این دو مرحله و مستقل شدن‌شان از هم است. با این حال، از آن‌جا که هر دو به هم وابسته‌اند، استقلال این دو جنبه‌ی هم‌بسته فقط به نحو قهرآمیز می‌تواند خود را نشان دهد، به مثابه یک فرایند مخرب. فقط در بحران است که یگانگیِ خود را اثبات می‌کنند، یگانگیِ دو جنبه‌ی متفاوت. استقلالی که این دو مرحله‌ی پیوسته و مکمل قرار بود در ارتباط با یکدیگر آن را حفظ کنند به نحو قهرآمیزی تخریب می‌شود. بنابراین، بحران یگانگیِ دو مرحله را که تبدیل به اموری مستقل از هم شده‌اند آشکار می‌کند. بدون این یگانگیِ درونی عواملی که به ظاهر از هم استقلال دارند بحرانی در کار نمی‌بود. اما اقتصاددانِ اهل محاجّه می‌گویند نه. [می‌گویند] چون یگانگی هست، پس هیچ بحرانی امکان وقوع ندارد. ادعایی که به نوبه‌ی خود معنایی ندارد مگر این که یگانگی دو عامل متضاد مانع تضاد است.<sup>۱۷</sup>

انشقاقی که در بحران بروز می‌کند از بی‌تفاوتیِ نسبی بین سپهر تولید و سپهر گردش ناشی می‌شود. مارکس، پیشاپیش در پاسخ به تفسیرهای یکسویه از بحران در چارچوب سرریز تولید سرمایه یا مصرفِ ناکافی، مسئله‌ی مهمی را در میان می‌گذارد: «کل مناقشه بر سر این که آیا در تولید سرمایه‌دارانه سرریز تولید ممکن و ضروری است، یا نه، بر این محور می‌چرخد که آیا فرایند ارزش‌افزایی سرمایه در تولید به‌طور بی‌واسطه موجب

---

<sup>۱۷</sup> Marx 1968, pp. 500-1.

تحقق خود در گردش می‌شود یا نه؟ آیا ارزش‌یابی وضع شده در فرایند تولید عبارت از ارزش‌افزایی واقعی آن است یا نه.<sup>۱۸</sup> اصطلاح سرریز تولید به تنهایی اصطلاحی گمراه‌کننده است. از آن‌جا که فوری و فوتی‌ترین نیازهای بخش عظیمی از جامعه برطرف نشده، سخن گفتن از سرریز تولید محصولات در بهترین حالت تناقض‌آمیز خواهد بود. به این معنا، تحت شرایط سرمایه‌داری همواره تولید نامکفی مزمن خواهیم داشت. محدودیت تولید ناشی از نیازهای تولیدکننده نیست، بلکه ناشی از سود سرمایه‌داری است، به همین ترتیب، «سرریز تولید محصولات و سرریز تولید کالاها دو چیز کاملاً متمایزند».<sup>۱۹</sup>

با این اوصاف، آیا بحران‌ها تنظیم‌کننده‌ی آریمی‌های سرمایه‌اند؟ یا لحظه‌ی حیاتی‌ی سرنگونی ناگزیر آن؟ از «سطح ظاهر امور» که فراتر برویم، اینها دیگر امور اقتصادی محض نخواهند بود: بلکه به سپهر دولت و بازار جهانی برمی‌گردد، آنجا که «تضادها و ستیزه‌های تولید بورژوایی به نحو چشمگیری آشکار می‌شوند»<sup>۲۰</sup> بحران‌ها هم بیان بی‌تفاوتی نورویتیک [neurotic indifference] در روابط تولیداند و هم خواست یک «پیکربندی تاریخی جدید».

مناسبات مبادله و تولید - مثل «میدان مین» - می‌تواند با انفجار خود جامعه بورژوایی را تکه‌پاره کند. اگر بنا به یک مآل‌اندیشی سکولار پایانی برای تاریخ متصور نیست، پس جوانه‌زدن امکان‌ها است که در دل این ماده منفجره مندرج است: «اگر ما در این جامعه، آنگونه که هست، شرایط

<sup>۱۸</sup> Marx 1973, p. 344.

<sup>۱۹</sup> Marx 1968, p. 527.

<sup>۲۰</sup> Marx 1968, p. 500.

مادّی تولید و روابط متناظر مبادله برای جامعه‌ی بی‌طبقه را در لفافه نمی‌یافتیم، تمامی تلاش‌ها برای منفجر کردنش دون‌کیشوت‌وار می‌بود.<sup>۲۱</sup> پیکربندی‌های جدید نمی‌تواند ریشه در خواست دل‌خواهانه‌ی یک سوژه‌ی بلهوس داشته باشد. شرایط مادّی پیکربندی‌های جدید تنها شرایط ممکن است؛ وجود ممکن آن شرایط، و نه فقدان ناگزیر آن‌ها، است که امکان [بدیل] را در آینده بنیاد می‌نهد. به این اعتبار، گذار از بحران ممکن [virtual] (گذار از امکان آن) به بحران تاریخی (به تحقق آن) گذاری است که در محدوده‌های نامتقن یک تاریخ صورت می‌گیرد، محدوده‌هایی که معین است اما پیش‌بینی‌پذیر نیست.

تضادهای میان خرید و فروش، تولید و گردش، به تنهایی می‌توانند امکان بحران‌ها را به واقعیت بدل

کنند:

این عواملی که امکان بحران‌ها را تبیین می‌کنند، به هیچ وجه مبین وقوع بالفعل آن‌ها نیستند. آن‌ها تبیین نمی‌کنند چرا/ مراحل این فرایند [خرید و فروش/ تولید و گردش] به چنان ناسازگاری‌ای دچار می‌شوند که یگانگی درونی‌شان را فقط از طریق یک بحران می‌توانند اثبات کنند، از طریق یک فرایند قهرآمیز. این جدایی در بحران پدید می‌آید؛ این شکل اولیه بحران است. تبیین بحران بر این اساس، بر اساس شکل اولیه آن، تبیین وجود بحران از طریق توضیح انتزاعی‌ترین شکل آن است، یعنی، تبیین بحران با بحران.<sup>۲۲</sup>

---

<sup>۲۱</sup> Marx 1973, p. 98.

<sup>۲۲</sup> Marx 1968, p. 502.

بحران، در سطح انتزاع فرایندهای تولید و گردش، فقط به مثابه یک بحران «بالقوه» پدیدار می‌شود. «امکان عام انتزاعی» آن فقط به این معنا است: «انتزاعی‌ترین شکل بحران، بدون محتوا، بدون هیچ عامل محرک برانگیزاننده.»<sup>۲۳</sup> فراسوی این انتزاع‌ها، فرایندهای بازتولید اجتماعی و تاریخ واقعی «این امکان بحران را به یک بحران [محقق] بدل می‌کنند که با جریان واقعی رقابت و اعتبار آغاز می‌شود.»<sup>۲۴</sup> فقط آن‌گاه است که «امکان صوری بحران» به «شکل مشخص بحران‌های پولی» انضمامی می‌شود، به شکل مظاهر چشمگیری از گسست‌های اساسی: «بحران‌ها اگر محدود به تغییرات و انقلاب در قیمت‌هایی بشوند که با تغییرات ارزش کالاها متناسب نیستند، طبیعتاً نمی‌توانند در ارزیابی سرمایه به طور عام مورد بررسی قرار گیرند، چرا که در سرمایه قیمت کالاها برابر با ارزش کالاها فرض می‌شود.»<sup>۲۵</sup>



این فرازهای تعیین‌کننده رهیافت کلی مارکس و منطق خاص کتاب سرمایه را روشن می‌کنند. اگر چه تعداد قابل توجهی از مفسران معتقدند نظریه‌ی کاملی در باب بحران را در جلد‌های اول و دوم یافته‌اند، با این حال مارکس هرگز دیالکتیک مجرد و مشخص، امکان و وقوع، ساختار و تاریخ را متوقف نکرد:

امکان عام بحران دگردیسی صوری خود سرمایه است، جدایی، زمانی و

مکانی، خرید و فروش. اما این جدایی هرگز علت بحران نیست. چرا که چیزی جز

<sup>۲۳</sup> Marx 1968, p. 509.

<sup>۲۴</sup> Ibid.

<sup>۲۵</sup> Marx 1968, p. 515.

عام‌ترین شکل بحران، یعنی، خود بحران در عام‌شده‌ترین بیان‌اش نیست. اما نمی‌توان گفت که شکل انتزاعی بحران علت بحران است. اگر بپرسید علت بحران چیست، باید آنگاه بپرسید چرا شکل انتزاعی آن، شکل امکان آن، از امکان به واقعیت تبدیل می‌شود.<sup>۲۶</sup>

شکل [یا فُرم] است که امکان را تعیین می‌کند، اما امکان همان علت نیست. علت مشخص ریشه در

تاریخ انضمامی و تعینات سیاسی مبارزه دارد.

ادامه دارد...



## منابع:

- Marx, Karl 1968, *Theories of Surplus-Value, Part II*, edited by S. Ryazanskava, London: Lawrence and Wishart.
- Marx, Karl 1973 [1857–8], *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy*, translated by Martin Nicolaus, Harmondsworth: Penguin.

در ترجمه نقل قول‌های این کتاب از ترجمه فارسی با مشخصات زیر استفاده شده است:

مارکس، کارل [۱۳۹۹]، گروندریسه: دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۵۸-۱۸۵۷، ترجمه کمال خسروی و حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا

---

<sup>۲۶</sup> Ibid.; تاکید در متن اصلی

---

بن سعید، دانیل. «زمان بحران‌ها (و گیلان‌ها) - بخش اول»، ترجمه‌ی مجتبی ناصری، *دموکراسی*

*رادیکال*، ۱۴۰۰/۰۵/۰۶، دریافت از: <https://radicald.net/fhvz>